

مردم مثل قیومیت قیّم بر یک صغیری که نمی‌تواند مال خود را حفظ کند و قیّم، مال او و مصالحش را حفظ می‌کند تا این که کبیر شود، نیست. حق تعالی می‌فرماید: «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»، وقتی این‌ها بعد از بلوغ رشید شدند و در آن‌ها رشد را احراز کردید، آن وقت می‌توانید اموال‌شان را به آن‌ها بدهید. چون ممکن است که به بلوغ طبیعی برسند اما، رشد عقلانی پیدا نکنند و رشدشان بعد از بلوغ‌شان باشد. این قیومیت غیر از آن ولایت است.

اگر چنانچه اسلام -یا سائر ادیان آسمانی- حکم اجرائی در جامعه دارد، این حکم اجرائی برای این نیست که مانع از انتخاب جهنم بشود، بلکه برای این است که این‌ها مزاحم دیگران نشوند و رفع مزاحمت از دیگران کنند. این یک مسئله‌ی عقلایی است که همه‌ی عقلاء دنیا می‌پسندند؛ همان گونه که قوانین اجتماعی به شخصی که مبتلا به یک بیماری مسری است، اجازه حضور بدون محدودیت در جامعه را نمی‌دهد. در فضای دینی هم دقیقاً مشابه این نکته وجود دارد. مبلغین از کسی سؤال نمی‌کنند که شما در منزل، نماز صبح خود را خوانده‌ای یا نخوانده‌ای. ولی اگر در ماه مبارک رمضان علنی روزه‌خواری کند، باید با او برخورد کرد. چون او با این عمل از اختیار و آزادی خود استفاده نکرده، بلکه برای منحرف و گستاخ کردن دیگران در نافرمانی حق تعالی سوءاستفاده کرده است؛ درحالی که حق این که مزاحم دیگران و مانع رشد دیگران باشد و یا حیای دیگران را از بین ببرد و به آن‌ها جسارت نافرمانی خدای متعال را بدهد، نداشته است. پس در جواب کسی که می‌پرسد آیا حق داریم بگوییم که ما اسلام یا نظام اسلامی را نمی‌خواهیم، همین جواب را می‌دهیم که در مرحله انتخاب جهنم شما مختار هستید، ولی در مرحله سرایت بیماری خود به دیگران صاحب اختیار نیستید.

باید توجه داشت، آن کسانی که امنیت روحی و معنوی و اخلاقی را فهمیده‌اند و می‌گویند ما طالب آن هستیم، اگر در اقلیت باشند و بقیه مخالف او باشند، این جا غلط است که بگوییم چون اکثریت دین را نخواستند، این اقلیت هرچند یک نفر هم باشد، او هم نباید بخواهد. چون اکثریت این نظام را نخواست، یا پشیمان شده‌اند، پس این هم نباید بخواهد. اصلاً این طور نیست. یک موجود زنده -انسان هم که نباشد- در این دنیا حق حیات دارد. الان در دنیا برای حیوانات و گیاهان حق حیات قرار داده‌اند. در اخلاقیات و فرهنگ اسلام موجود زنده -هر حیوانی که باشد- اگر چنانچه زیان و ضرر برای انسان ندارد، کسی حق ندارد آن را بکشد، مگر این که مودی، یعنی اذیت‌کننده باشد. در روایات هست که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه با بیست‌وپنج سال زراعت و کشاورزی، حتی یک مورچه هم زیر پای ایشان نرفت. اگر معنی انسانیت این است، اگر معنی حفظ حقوق سایر موجودات این است، ما چرا خودمان را منحرف می‌کنیم؟ این جا بحث اقلیت و اکثریت نیست، یک موجود حق حیات دارد و هیچ موجودی هم حق ندارد که این حق را از بین ببرد.

مدیریت مدیران الهی از انسان‌ها سلب اختیار نمی‌کند

این جا به آن موضوع اصلی که تعقیب کردیم نزدیک شدیم. جای‌گاه مدیریت مدیران الهی، جای‌گاه ولایت اولیای الهی مطلقاً برای این نیست که بخواهند از موجودی که خدای متعال او را مختار خلق کرده، سلب اختیار بکنند. باید معنی اختیار، مجرا و جای‌گاه اختیار را بفهمیم که این اختیار در کجا و تا چه حدی و برای چه کسی است؟ برای خودش است یا چون این مختار خلق شده، اختیار دارد مزاحم سائر موجودات هم بشود؟ این حرف غلط است. اگر پنجاه خانم بی‌چادر از وجود یک خانم چادری در بین خود در عذاب بودند و اظهار کردند که این چادر مشکی ما را به یاد قبر می‌اندازد، (البته در رژیم گذشته هم عده‌ای درخواست تغییر رنگ آمبولانس‌های مشکی را داشتند

که آن‌ها را به یاد مرگ نیندازد در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید "اکیسکم اکثرکم ذکرا للموت". زیرک‌ترین شما کسی است که بیش از دیگران یاد مرگ بیافتد) در جواب آن‌ها، آن خانم با حجاب باید این شعور و توانایی را داشته باشد که بگوید، من هم از دیدن شما که نافرمانی علنی حق تعالی را می‌کنید اعصابم خرد می‌شود، حالا چه باید کرد؟ این طور نیست که شما حق تقدم بر من داشته باشید. شما که افضل از من نیستید.

اعمال مدیریت ولی‌الله صلوات‌الله‌علیه‌اختلافات در جامعه را برطرف می‌کند

این‌ها مسائل اجتماعی و انسانی و واقعا بین‌المللی دنیا است. در صورت به وجود آمدن اختلاف بین دو نفر با ریش سفید پیدا کردن به عنوان نفر سوم، این اختلاف حل نمی‌شود. این‌جا ولی می‌خواهد، این‌جا مدیریت لازم دارد، این‌جا کسی را لازم دارد که این مسائل را حل کند. این یکی از خروجی‌های از آن شاه‌راه است که آیه‌ی کریمه گفته است. اگر چنانچه مصلحت جامعه اقتضا می‌کند که به خاطر یک مصلحت مهم‌تر، همان عداوت و دشمنی باطنی با بدترین دشمن را اظهار نکند، قطع رابطه هم با او نکند، خرید هم از او نکند، شکی نیست که این کار باید انجام شود، ولی کار من و شما نیست. کار آن کسی است که شایسته‌ی مدیریت است. او باید مهم و اهم، فاسد و افسد را بسنجد؛ آگاهی از مسائل دنیا داشته باشد و غفلت از مسائل آخرتی هم نداشته باشد. در این شرایط، او اوامر لازم را صادر می‌کند و وظیفه مردم هم اطاعت از این فرامین است. حتی اگر جامعه‌ی کمونیستی تک‌بعدی چنین مدیریتی را نپذیرد، آن جامعه از هم پاشیده می‌شود.

افرادی که در جامعه هستند، احیانا کارشان به جایی می‌رسد که نه خود می‌توانند مشکل‌شان را حل کنند، نه کسی که بخواهد ریش‌سفیدی کند. این‌ها یک آقا بالاسری لازم دارند، حالا اگر کلمه‌ی قیم مورد پسند نیست، از کلمه مدیر استفاده می‌کنیم. در یک چهارراه وقتی اتوموبیل‌ها به هم گره می‌خورند، ما حل مشکل را به پلیس که خبره این کار است می‌سپاریم و او می‌تواند این گره را باز کند. چه‌رسد به این که ما مدیریت را از جهان غیب انتخاب نکنیم، از آن جهانی که ما از آن جهان خلق شده‌ایم، اختیارمان را به آن‌ها بدهیم که اشتباه و غفلت در آن نیست، حکمتی که آن‌ها برای حل مشکلات مدنظر قرار می‌دهند و نظر قطعی را ارائه می‌کنند، و آن همان حکمت حق تعالی است.

واقعا معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، در زمان خودشان، انسان‌های دور از اشتباه بودند؛ فرق انبیاء با پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین این است که انبیاء اعتبارشان، حجیت‌شان، واجب‌الاطاعة بودن‌شان محدود بوده، اما پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیه‌وآله محدودیت نداشته است؛ و چون محدودیت نداشته، آن‌چه در اسلام از اصول، فروع، از اخلاقیات و امور فرهنگی می‌بینیم، گمان نکنیم همه به زمان ما، اختصاص دارد؛ شاید آن‌قدر ادامه پیدا کند که بعدی‌ها استفاده کننده این فرمایشات از ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین باشند و ما هنوز آن‌قدر تعالی پیدا نکرده‌ایم که این چیزها را بفهمیم. اعتقاد ما این است که به دلیل این‌که اعتبار این دین مقدس و قرآن کریم و فرمایشات معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نهایت ندارد، به این دلیل آن‌چه را که ما نفهمیده‌ایم و به فلسفه‌اش نرسیده‌ایم، نباید بگوییم پس این یکی را کنار بگذار. به ما دستور داده‌اند، اگر چیزی از گفتار ما را شما نفهمیدید "ردّوا علمه الی اهلہ"، علمش را، آگاهی نسبت به آن را به اهلش واگذار کنید.

اگر انسان آزادی مطلق بخواهد بایستی برود و در کوه زندگی کند. اما اگر خود را انسان دانست و خواست در جامعه با مردم زندگی کند، حقوق همه‌ی انسان‌ها باید به صورت نسبی رعایت شود، چون این رعایت کردن به صورت

مطلق محال است. کسی که این حقوق نسبی را طوری رعایت نکند که همه جهات نسبتاً لحاظ شود، ولی الله است، هر کسی نمی‌تواند این کار را بکند. جامعه به حکم عقل نیازمند یک چنین مدیریتی است. زندگی‌ها را طوری تنظیم کرده‌اند، حتی برای توده‌ای‌ها، که فرصت فکر را از انسان‌ها گرفته‌اند. فرصت فکر کردن نه فقط در امور الهی، بلکه در امور انسانی هم ندارند. به فرموده‌ی امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه اگر سرنیزه را از پشت سر کمونیست‌ها بردارند، خود این‌ها هم خداپرست می‌شوند. فطرت خود این‌ها هم ایشان را به این راه‌نمایی می‌کند که خالق دارند.

مدیریت شایسته‌ی الهی همه‌ی حقوق را به صورت نسبی رعایت می‌کند

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا». علت نارضایتی خدای متعال از این که یهود و مشرکین بر همه‌ی دنیا آقایی کنند، این است که این‌ها شایستگی مدیریت ندارند، این‌ها خودخواه هستند، این‌ها می‌خواهند همه چیز را فدای خودشان بکنند. اگر قانونی هم در دنیا وضع کرده‌اند، برای این است که از آن قانون سوءاستفاده نکنند. مدیریت شایسته‌ی الهی آن مدیریتی است که همه‌ی حقوق را به صورت نسبی رعایت بکند و در نظر بگیرد که اگر بخواد جمع بین صد تا حق کند، چه قانونی باید تنظیم شود؟ این غیر از قیومیت برای صغیر است. این مدیریت با روش آن قاضی که قانون را بازیچه دست خود می‌داند متفاوت است.

ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة

آن‌چه که برای حرکت به سوی کمال و رشد پیدا کردن در اختیار اکثریت مردم هست، پیش از عقل و شعور، احساسات انسانی انسان طبیعی است. خدای متعال احساسات را آخر خط قرار نداده، ولی وسیله قرار داده است. به اولیاء خود فرموده، شما در درجه‌ی اول احساسات مردم را متوجه خود کنید. بهترین وسیله‌ی جلب توجه ایشان، مظلومیت و محرومیت آن‌ها و گذشت آن‌ها از حق‌شان است؛ حتی در جهان شرق تک‌بعدی هم این روش اثر دارد. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت است که فرمود "ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة"، این تعبیر نسبت به هیچ‌یک از ائمه‌ی طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نیست، چراغ وسیله‌ای است که خودش ظاهر است و جلب توجه می‌کند، و چیزهای دیگری که در فضای تاریکی قرار گرفته، به وسیله‌ی این چراغ شناسایی می‌شوند. این تعریف نور است؛ ((الظاهر بنفسه و المظهر لغيره))، در تعبیراتی که برای سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه آن هم از مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه‌وآله رسیده است، تعبیری بالاتر از این نیست. شما می‌بینید این چراغ اختصاص به شیعه ندارد، اختصاص به مسلمان ندارد، یهودی و مسیحی هم به قدر خود از این مصباح استفاده کرده است؛ حتی کسی که به ظاهر دین ندارد، اگر در این گفتار متمرکز شود، که در گذشته، شخصی بوده و در وقایعی که رخ داده این‌طور مظلوم و محروم واقع شده است، حتی با فرضی تصور کردن وجود آن شخص، دلش تکان می‌خورد. خدای متعال می‌داند، بندگانش اکثراً نمی‌توانند وادی عبودیت را آن‌طور که در حد توان‌شان هست طی کنند، چون حق تعالی آن‌ها را خلق فرموده، وسیله‌ی نجاتشان از عذاب، یعنی وجود مقدس ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه را هم خلق می‌کند. برحسب روایتی، با سند صحیح، مقام رسالت می‌فرماید: هر کس مرا و فرزندان مرا یعنی حسنین صلوات‌الله‌علیهم‌وآله و والدین آن‌ها را دوست بدارد، در قیامت و در بهشت با من است. فرموده که نماز شب یا نماز واجب او ترک نشده باشد، بلکه از این محبت در دلش باشد. پیدا است که حق تعالی و اولیائش اراده فرموده‌اند تا آن‌جا که ممکن است خلق‌الله جهنمی نشوند. البته غیر از آتش، جهنمی هم داریم که سوزندگی دارد، آسمش آتش نیست، آن هم سوزندگی شرمندگی است. اگر انسانی سال‌ها از کسی نعمت گرفته باشد و نسبت به مُنعم و نعمت‌دهنده بی‌تفاوت باشد، او دیگر انسان نیست.